جلسه 453

سه شنبه 17/01/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

مرحوم آخوند در رابطه با جمله شرطیه ولو قائل شد که مفهوم شرط ندارد، ولکن در این بحث تعدد جمله شرطیه با قطع نظر از مبنای خودش حاضر به بحث شد. فرمود: به نظر ما عرف با دیدن این دو جمله شرطیه اصلا استظهار می کند که مولا در مقام بیان مفهوم نبوده است.و این مطلب به این معناست که حتی دیگر نمی توانیم نفی کنیم احتمال اینکه یک شرط ثالثی و یک سبب ثالثی منشأ وجوب قصر بشود. إذا خفی الاذان فقصر اگر تنها بود، ظهور داشت در مفهوم. اما چون إذا خفی الجدران فقصر آمد ظهورش را در مفهوم رأسا دیگر ما نباید حجت بدانیم و عرف حجت نمی داند. می گوید کشف می کنیم که در مقام بیان مفهوم نبوده است.

مرحوم آقای خوئی فرموده اند: این مطلب چه وجهی دارد؟ ظهور جمله إذا خفی الاذان فقصر در انتفاء عند الانتفاء است، به مقداری که دلیل داریم باید از این ظهور رفع ید کنیم نه بیشتر. إذا لم یخف الاذان فلاتقصر مفهوم این جمله است، تقیید زدی فرض خفاء الجدران را خارج کردیم از اطلاق مفهوم، چرا از اصل مفهوم رفع ید کنیم؟

و انصاف این است که این اشکال وارد است. اگر کسی از مولا بپرسد متی اکرم زیدا؟ مولا بگوید إن جاءک فأکرمه، باز سؤال کنند متی اکرم زیدا؟ مولا بفرماید إن مرض فأکرمه، خب ظهور این کلام در نفی سبب ثالث برای وجوب اکرام چرا حجت نباشد؟

بله اگر ما مفهوم شرط را از ظهور جمله شرطیه در حصر استفاده بکنیم، بگوئیم ادات شرط وضع شده اند برای حصر، جای این اشکال هست که کسی بگوید که خب وقتی که إ مرض زید فأکرمه آمد می فهمیم إن جاء زید فأکرمه به این معنا نبود که مجیء زید سببٌ منحصر، چون فهمیدیم سبب منحصر نیست. آب هم که از سر گذشت فرقی نمی کند، مجیء که سبب منحصر نشد چه فرقی می کند عدلش یکی باشد یا ده تا، دیگر سبب منحصر نیست.

اقول: به نظر ما این هم درست نیست. چون دیگر از إنما که تندتر نیست. خب إنما وضع للحصر. آنجا هم قابل تقیید است. إنما یجب اکرام زید إن جاءک. حالا اگر دلیل آمد که إن مرض یجب اکرامه ایضا، خب تقیید می زنیم این حصر را. از حصر رفع ید نمی کنیم، مدلول استعمالی ادات حصر در معنای خودش استعمال شده است. مراد جدی تقیید می خورد، مثل اکرم کل عالم دلیل داریم که عالم فاسق واجب الاکرام نیست. آیا از عموم رفع ید می کنیم؟ ابدا. اینجا هم همینطور است. پس وجهی برای رفع ید از مفهوم جمله شرطیه علی تقدیر ثبوت المفهوم نیست. ما با این مفهوم نفی وجود سبب ثالث برای جزاء می توانیم بکنیم.

سؤال وجواب: مدلول استعمالی متی اکرم زیدا قال إن جاءک فأکرمه این است که طبیعی وجوب اکرام زید موقوف است بر مجیء آن، مقید آمد گفت موقوف است این طبیعی وجوب اکرام زید علی مجیئه أو مرضه. موقوفٌ را ما از بین نبردیم، موقوف علی میجئه شد میجئه أو مرضه. یا موقوف علی مجیئه فی حال عدم مرضه. در حال عدم مرض طبیعی وجوب اکرام زید موقوف است بر مجیء. اما در حال مرض زید نخیر، طبیعی وجوب اکرام زید ثابت خواهد بود بدون اینکه متوقف بر مجیء زید باشد. ما از ظهور موقوف رفع ید نمی کنیم، منتهی یا اطلاق توقف را مقید می کنیم، می گوئیم توقف فی حال عدم المرض هست، یا اطلاق موقوف علیه را تقیید أوی می زنیم می گوئیم موقوف علی مجیئه أو مرضه.

در منتقی الاصول فرموده اند: اگر دلیل ما بر مفهوم اطلاق مقامی باشد کما هو الصحیح که انصراف دارد جمله شرطیه به اینکه در مقام انتفاء عند الانتفاء هم هست، ایشان به این می گوید اطلاق مقامی، چون غالبا جمله شرطیه در مقام مفهوم هم بکار می رود. بله دیگر با وجود جمله شرطیه دوم معلوم می شود این اطلاق مقامی درست نبود خلاف واقع بود.

اقول: به نظر ما این هم درست نیست. چون در مقام تفهیم بود انتفاء عند الانتفاء را، دلیل نمی شود که در مقام تفهیم نبود. منتهی می شود اطلاق مفهوم. اطلاق مفهوم قابل تقیید است، مثل هر خطاب دیگری قابل تقیید است. از اینکه مثلا صبح همیشه مقامش این است که تمام وظائف عبد را می گوید، اشتر اللحم واشتر الخبز واشتر الفاکهة، گفت ورفت، ظهور مقامی اش این است که دیگر امروز عبد وظیفه دیگری ندارد. بعد پیغام آمد از مولا که اشتر الجبن. خب ظهور اطلاق مقامی خراب می شود؟ نخیر. ظهور اطلاق مقامی در نفی تکلیف زائد بود ولکن هر ظهوری قابل تقیید است. از اینکه بعدا گفت اشتر الجبن کشف نمی کنیم که نخیر امروز دیگر مولا در مقام بیان تمام وظائف عبد نبود در مراسم صبحگاهی، والا بعدا پیام نمی داد که واشتر الجبن. نخیر، در مقام بیان ظاهرش این است که بود، یک مورد را مصلحت دید که بعدا بگوید. اما اطلاق مقامی نسبت به سائر مسائل سر جای خودش محفوظ خواهد بود.

تنبیه پنجم: این بحث، بحث مهمی است از آن تعبیر می کنند به اصل عدم تداخل اسباب و مسببات. این را توضیح بدهیم:

اگر ما دو شرط داشتیم ویک جزاء. إذا جاءک زید فأعطه دینارا، إذا اکرمک زید فاعطه دینارا. در تنبیه سابق بحث این بود که اگر هر دو مفهوم داشتند چه کنیم، بین مفهوم هر کدام با منطوق دیگری تعارض هست چطور تعارض را حل کنیم؟ اما در این تنبیه ما کار به مفهوم نداریم، اصلا فرض کنید جمله شرطیه مفهوم ندارد، یا به نحوی مولا جمله را گفت که اصلا جمله شرطیه اصولیه نبود، أعط زیدا دینارا علی تقدیر مجیئه، أعط زیدا دینارا علی تقدیر اکرامه. اینکه دیگر مفهوم ندارد. باز این تنبیه بحث می کند که اگر زید هم آمد و هم اکرام کرد شما را، تحقق الشرطان، آیا دو وجوب اعطاء دینار محقق می شود؟ ظهور سبب وشرط این است که هر سببی وشرطی تأثیر مستقل دارد در جزاء، مجیء زید تأثیر مستقل دارد در وجوب اعطاء دینار، اکرام زید هم همینطور، که لازمه اش این است که دو وجوب برای اعطاء دینار الی زید محقق بشود، آیا این است، یا نه ظهور ندارد در تعدد وجوب. إن جاء زید فأعطه دینارا می گوید در حال مجیء زید وجوب اعطاء دینار ثابت است، اما مؤثر در این وجوب مجیء زید است یا ممکن است قبل از مجیء سبب آخری أی اکرام زید مؤثر بود در این وجوب اعطاء دینار.

ولذا ممکن است گفته بشود کما هو مسلک المحقق الخوانساری که ظهور ندارد تعدد شرط در اینکه دو وجوب اعطاء دینار محقق می شود عند تحقق مجیء زید واکرامه. مثل این می ماند که کسی بگوید اگر سرما خوردی آسپرین بخور. اگر قلبت ناراحت شد آسپرین بخور. ظهور ندارد در اینکه اگر هم سرما خوردی و هم ناراحتی قلب پیدا کردی دو تا آسپرین بخور کل معده ات را به هم بزنی. همچنین ظهوری ندارد. یا مثلا إن اصاب ثوبک دم فاغسله، إن اصاب ثوبک منی فاغسله، ظهور ندارد در دو غسل عند اصابة الدم والمنی معا.

پس یک بحث این است که آیا ظهور جمله شرطیه در این است که با تعدد شرط جزاء هم متعدد می شود با اینکه هم زید بیاید نزد شما و هم اکرام کند شما را، ظهور إن جاءک فأعطه دینارا، إن اکرمک فأعطه دینار در این است که دو وجوب اعطاء دینار محقق می شود کما هو المشهور، به این می گویند اصل عدم تداخل در اسباب. یا نه ظهور در تعدد وجوب ندارد، می شود تداخل در اسباب که نظر محقق خوانساری است. یعنی مجیء سببٌ واکرام زید سببٌ، تداخل کرده اند این دو سبب به لحاظ تأثیر در وجوب اعطاء دینار. این می شود تداخل در اسباب.

مشهور می گویند نخیر، ظاهر جمله شرطیه عدم تداخل در اسباب است. پس شد دو تا وجوب اعطاء دینار.

برفرض اگر نظر مشهور را پذیرفتیم و شد دو تا وجوب اعطاء دینار، مشهور می گویند یک اعطاء دینار یعنی یک متعلق محال است دو وجوب داشته باشد، چون اجتماع المثلین لازم می آید که یک فعل واحد دو تا وجوب داشته باشد. مولا دو تا اراده داشته باشد نسبت به فعل واحد. این محال است. شما می توانید نسبت به یک فعل دو تا اراده داشته باشید؟ مثلا نسبت به نهار خوردن امروز شما دو اراده دارید این معنا ندارد اجتماع المثلین است. فعل واحد نمی تواند متعلق وجوبین وارادتین بشود. ولذا می شود إن جاءک زید فأعطه دینار، إن اکرمک زید فأعطه دینارا آخر. دیگر واضح است که در مقام امتثال شما نمی توانید با یک اعطاء دینار هر دو وجوب را امتثال کنید. امتثال الوجوبین به اتیان فعلین است. به اعطاء زید دینارا مرتین هست. به این می گویند عدم تداخل در مسببات. یعنی در مقام امتثال هم اصل عدم تداخل است. حالا که در مقام اسباب تداخل نکرد بلکه سببین هر کدام یک وجوبی را برای شما آورد، دو تا وجوب اعطاء دینار باید متعلقش فرق کند، بشود أعط زیدا دینارا و أعط زیدا دینارا آخر. نتیجه این می شود که در مقام امتثال تداخل نمی کند امتثال، بلکه باید دو بار اعطاء دینار به زید بکنیم. اصل عدم تداخل در مسببات می شود.

بله مشهور می گویند اگر عنوان این واجبها فرق بکند، مثل چی؟ مثل اینکه می گوید إن جاءک زید فأکرم عالما، إن أکرمک زید فأکرم هاشمیا، بله تداخل در اسباب نشد، دو وجوب است، اما متعلقها عنوانشان فرق می کند، نسبت بینشان عموم من وجه هم هست. شما اگر زرنگ باشید می آیید یک عالم هاشمی پیدا می کنید او را اکرام می کنید. با یک امتثال دو تا وجوب را ساقط کردید. با فعل واحد دو وجوب امتثال شد. اینجا می گویند مقتضای قاعده تداخل در مسببات هست. جائی که عنوان این واجب با عنوان آن واجب فرق بکند. مثل اینکه شما گفته اند نافله مغرب بخوان نماز غفیله بخوان، زرنگی این است که آدم نماز بخواند هم به قصد نافله مغرب وهم نماز غفیله. چون با یک نماز هم عنوان نافله مغرب را ایجاد کرد و هم عنوان صلاة غفیله را. یا مثال عرفی بزنیم: مولا گفت تعظیم کن زید را، عظیم کن عمرو را. با یک قیام در مقابل هر دو و به قصد تعظیم هر دو تحقق امتثال التکلیفین. این موارد می گویند اصل تداخل در مسببات است، که عنوان الواجبین فرق بکند.

اما اگر عنوان واجبین واحد بود اینجا اصل عدم تداخل در مسببات است. مثلا إن قصدت الاحرام فاغتسل، إن کان یوم الجمعة فاغتسل، عنوان هر دو اغتسال است. ظاهرش این است که دو تا امر دارید به اغتسال. خب اغتسال به عنوان فعل واحد نمی تواند متعلق دو تا امر بشود، پس باید بگوئید إن قصدت الاحرام فأت بفرد من الغسل، وإن کان یوم الجمعة فأت بفرد آخر من الغسل. روز جمعه می خواهی محرم بشوی در مسجد الشجره، اگر خطاب اینجور بود علی القاعده باید دو تا غسل می کردی.

ممکن است شما بگوئید توجیهش می کنیم یک کاری می کنیم مثل همان نماز نافله مغرب و نماز غفیله بشود. می گوئیم إن قصدت الاحرام فاغتسل غسل الاحرام، اینجا متعلق امر غسل الاحرام است، متعلق امر دیگر غسل الجمعة است. آنوقت من با یک زیر دوش رفتن هم قصد غسل احرام می کنم و هم قصد غسل جمعه می کنم می شود اصل تداخل در مسببات.

می گوئیم این را از کجا یاد گرفتی؟ خب خطاب که نداشت که إن قصدت الاحرام فأت بغسل الاحرام، إن کان یوم الجمعة فأت بغسل الجمعة. بلکه داشت فاغتسل. این خلاف ظاهر است که شما عنوان واحد را تأویل بکنی و توجیه کنی به دو عنوان. این خلاف ظاهر است، ولذا این کار را نکن. می شود إن قصدت الاحرام فأت بفرد من الغسل. إن کان یوم الجمعة فأت بفرد آخر من الغسل. این نظر مشهور است. می گویند اصل عدم تداخل در اسباب واصل عدم تداخل در مسببات است.

در مقابل این نظر محقق خوانساری انکار کرد اصل عدم تداخل را در اسباب فضلا عن المسببات.

مرحوم حلی تفصیل داد، گفت بستگی دارد، اگر شرط از دو جنس باشد ما قائل می شویم به عدم تداخل. إذا ارتمس المحرم فی الماء فعلیه شاة مثلا، إن لبس المخیط فعلیه شاة. خب آقای محرم چه کردی؟ می گوید یک بار ارتماس فی الماء کردم و یک بار هم لبس مخیط کردم. می گویند دو شاة. محرم بعدی می آید می گویند تو چه کردی؟ می گوید دو بار ارتماس فی الماء کردم، می گویند چون دو فرد از یک جنس تکرار شد نخیر مرحوم حلی فرموده است که وجوب ذبح شاة مکرر نمی شود.

حضرت امام ره هم همین نظر مرحوم حلی را به این نحو عملا در فقه پیاده کرده است. فرموده است: اگر شرط دو جنس باشد، ظاهرش این است که تکرار می شود جزاء با تکرار شرط. عرف این را می گوید. ولی اگر شرط از یک جنس باشد، چه کسی می گوید که این جزاء اثر افراد شرط هستند؟ شاید اثر طبیعت شرط باشد. طبیعت ارتماس فی الماء اثرش وجوب کفاره است. حالا دو بار ارتماس فی الماء کرد آن طبیعت عرفا یک وجود دارد، یعنی اگر در این مکان بگویند الانسان موجود فرق نمی کند چه یک فرد از انسان باشد چه صد فرد، طبیعت عرفا وجود واحد دارد به نظر عرف. بله اگر بگوید کلما ارتمست فی الماء فعلیک دم شاة او ظهورش این است که افراد شرط موضوع حکم هستند. اما اگر ما بودیم و إذا ارتمس المحرم فی الماء فعلیه شاة نخیر ظهور ندارد در اینکه افراد ارتماس فی الماء موضوع هستند برای این حکم. شاید طبیعت وبه تعبیر دیگر صرف الوجود موضوع این حکم باشد.

البته شکی نیست که اگر ارتماس فی الماء کرد آمد بیرون، گفت گوسفند بخرید ذبح بکنید تقسیم به فقراء بکنید بخاطر کفاره ارتماس فی الماء. یک ساعت بعد دید هوا خیلی گرم است دومرتبه رفت زیر آب خنک و ارتماس فی الماء کرد، اینجا باید دومرتبه کفاره بدهد. همه قبول دارند. چرا؟ برای اینکه بالاخره این ارتماس دوم وقتی می آید باید وجوب کفاره باشد، بحث در این است که تکرار می شود یا نه، اما اصل وجدش مسلّم است. اگر بنا باشد که چون شما قبلا کفاره دادی دیگر این ارتماس بعدی کفاره نداشته باشد اصلا حکم منتفی شده با انتفاء شرط، بحث تکرر نیست بحث تعدد نیست اصل حکم را شما زیر سؤال بردید. نزاع جائی است که حکم سابق هنوز امتثال نشده است.

این مبنای حضرت امام را حالا که بیان کردیم دیگر فهم مناسک ایشان آسان می شود که چرا ایشان با تکرار یک فرد از محرمات احرام می گوید کفاره تکرار نمی شود مگر اینکه در اثناء کفاره داده باشد. اگر استعمال طیب کرد یک ساعت بعد هم باز استعمال طیب کرد، امام ره می فرماید بین الاستعمالین کفاره دادی یا ندادی؟ اگر کفاره دادی باید دومرتبه کفاره بدهی، اگر کفاره ندادی یک کفاره برای هر دو کافی است. اما اگر از دو جنس بود، هم استعمال طیب کردی و هم محرم دیگری را مرتکب شدی مطلقا کفاره مکرر می شود.

واین خیلی ثمره فقهیه دارد. در طواف نساء امام می فرماید اگر صد تا عمره مفرده بجا آوردی یک طواف نساء برای همه کافی است. اما آقای خوئی می فرمایند صد بار باید طواف نساء بکنی، برای هر عمره یک طواف نساء. حالا اینش خیلی مشکل نیست. بعضی ها طواف نساء نمی کنند تساهل هم کرده اند مدتها با همسرشان زندگی می کنند، امام ره می فرماید برای آن نزدیکی یک کفاره بدنة بده خودت را خلاص کن. آقای خوئی می فرماید تعداد نزدیکی ها را حساب کن، برای هر کدام یک شتر باید کفاره بدهی.

این تقریب اصل بحث.

حالا چرا مشهور اصل عدم تداخل را در اسباب قائل شده اند؟ چون ما فعلا بحث اصل عدم تداخل در اسباب را مطرح کنیم بعد بحث تداخل در مسببات را.

 دو تقریب هست برای کلام مشهور:

تقریب اول: تقریب شیخ انصاری است. می گوید ظاهر هر شرطی این است که او سبب است للجزاء، او مؤثر است در وجود جزاء. خب اگر مجیء زید با اکرام زید با هم موجود شد ظاهر إن جاء زید فأعطه دینارا این است که مجیء زید سبب مؤثر فی الجزاء، اکرام زید هم سبب مؤثر للجزاء. خب دو سبب مؤثر دو تا مسبب می خواهد. دو سبب مؤثر بالفعل اگر جزاء قابل تکرار است باید دو تا مسبب پیدا کند. و الا اگر یک وجوب اعطاء دینار محقق بشود پس مجموعهما مجموع المجیء والاکرام شده اند یک سبب مؤثر. چون توارد سببین علی مسبب واحد محال است. پس دو تا سبب مؤثر دو تا مسبب می خواهد. هم ارتماس فی الماء سبب مؤثر است در وجوب ذبح شاة، طبق ظاهر إذا ارتمست فی الماء محرما إذبح شاتا، و هم استعمال طیب. خب هر دو موجود شد هر دو سبب مؤثر هستند، دو تا سبب مؤثر می تواند یک مسبب داشته باشد؟ اینکه محال است. پس باید دو تا مسبب داشته باشد. دو تا وجوب ذبح شاة باید داشته باشیم.

این یک تقریب که استدلال مرحوم شیخ انصاری است.

تقریب دوم: تقریب مرحوم صاحب کفایه است که می گوید: ظاهر جمله شرطیه حدوث الجزاء است عند حدوث الشرط. آقا یک ساعت پیش ارتماس فی الماء کردی یک وجوب ذبح شاة حادث شد. یک ساعت بعد هم از استخر آمدی بیرون به خودت عطر زدی، إذا استعملت الطیب محرما فاذبح شاة این هم ظهور در حدوث عند الحدوث دارد، ظاهرش این است که الان هم حادث شد وجوب ذبح شاة. خب یعنی دو تا وجوب ذبح شاة دیگر. یک ساعت پیش یک فرد حادث شد حالا هم یک فرد می شود دو فرد.

این تقریب مرحوم صاحب کفایه یک فرقی با تقریب مرحوم شیخ دارد، وآن این است که اگر همراه با هم فی زمان واحد هم ارتماس فی الماء کردی وهم استعمال طیب، در همان آب که ارتماس فی الماء کردی عطر هم به خودت زدی، فی زمان واحد، طبق نظر مرحوم آخوند دیگر دلیل مرحوم آخوند لطمه نمی بیند اگر یک وجوب حادث بشود، چون حدوث عند الحدوث شد دیگر. مشکل پیدا نکرد. دو تا شرط در زمان واحد موجود شدند، جزاء هم حادث شد عند وجودهما و حدوثهما. اما مرحوم شیخ می گویند نه، هر کدام ظهور دارند که سبب مستقل هستند باید دو تا وجوب ذبح شاة پیش بیاید.

بقیه مطالب را انشاءالله فردا عرض می کنیم. والحمد لله رب العالمین.